

پاراگراف اول

# پاراگراف اول؛ پس از امضای تفاهم‌نامه، پیروزی از آن کیست؟

محمد ضرغامی

کمتر از یک دقیقه پیش



نشست دریاچه لوسرن در سوئیس

ایران و آمریکا به تفاهمی دوجانبه دست یافته‌اند؛ تفاهمی که در صورت‌بندی آن، برخلاف مذاکرات منتهی به برجام، تغییر محسوسی در آرایش بازیگران دیپلماتیک این پرونده دیده می‌شود.

مهم‌ترین تفاوت، غیبت اروپا در جایگاه میانجی است؛ وضعیتی که ابتکار میانجی‌گری را عملاً از قدرت‌های اروپایی به بازیگران منطقه‌ای منتقل کرده و اسلام‌آباد را به یکی از کانون‌های اصلی ارتباط میان تهران و واشینگتن تبدیل کرده است.

در سوی دیگر، واکنش قدرت‌های بزرگ نیز واجد اهمیت بود. چین و روسیه، با وجود روابط نزدیک با ایران، از ورود مستقیم به فرآیند میانجی‌گری یا تقابل نظامی خودداری کردند.

حتی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در نشست گروه هفت از بی‌طرفی پکن و مسکو در جریان بحران قدردانی کرد؛ موضعی که نشان می‌دهد شرکای راهبردی تهران، برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها، ترجیح داده‌اند

نقش خود را در سطح حمایت سیاسی و دیپلماتیک حفظ کنند.

در همین حال، کشورهای اروپایی اگرچه از تفاهم اولیه استقبال کردند و آن را گامی در جهت کاهش تنش دانستند، اما در متن مذاکرات و سازوکار میانجی‌گری نقشی تعیین‌کننده ایفا نکردند. تغییری که می‌تواند نشانه‌ای از جابه‌جایی مرکز ثقل دیپلماسی در یکی از مهم‌ترین پرونده‌های امنیتی غرب آسیا باشد.



↓ لینک مستقیم ✓

↗ بازکردن در پنجره جدید

بنابراین، صرف‌نظر از این‌که این تفاهم به سرانجام برسد یا با شکست مواجه شود، یک واقعیت از هم‌اکنون قابل مشاهده است: ظهور چارچوبی جدید برای میانجی‌گری؛ چارچوبی که برخلاف الگوهای پیشین، بیش از آن‌که بر قدرت‌های اروپایی یا بازیگران فرامنطقه‌ای متکی باشد، بر ظرفیت میانجی‌های منطقه‌ای، به‌ویژه پاکستان، استوار شده است.

فارغ از سرنوشت نهایی این تفاهم، تهران و واشینگتن هر دو کوشیده‌اند آن را در قالب روایتی از پیروزی به افکار عمومی عرضه کنند. در روایت ایران، این تفاهم نتیجه ناکامی سیاست «فشار حداکثری»، حفظ خطوط قرمز جمهوری اسلامی و واداشتن آمریکا به پذیرش واقعیت‌های میدانی است. در مقابل، کاخ سفید و دونالد ترامپ این تفاهم را محصول موفقیت راهبرد فشار نظامی و دیپلماتیک و تحقق اهداف آمریکا در مهار برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و کاهش تنش‌های منطقه‌ای معرفی می‌کنند.

شاید اکنون نبرد اصلی، نه بر سر اصل تفاهم، بلکه بر سر تثبیت روایت غالب از پیروزی و شکست در عرصه افکار عمومی و سیاست داخلی دو کشور باشد.

در برنامه رادیویی «پاراگراف اول»، رامین پرهام، نویسنده و پژوهشگر سیاسی در فرانسه همراه با عبدالرضا احمدی، دبیر دفتر روابط سیاسی حزب ایران نوین در آلمان، تلاش کرده‌اند از خلال روایت‌های پیروزی و شکست به موقعیت تفاهم‌نامه آمریکا و ایران و چشم‌انداز پیش روی آن بپردازند.

## دولت یا رژیم؟ تفاوت روایت با واقعیت

رامین پرهام روایت‌سازی پس از «بحران» و امضای تفاهم را امری طبیعی می‌داند و معتقد است که باید میان سطح روایت و سطح واقعیت تمایز قائل شد.

او در این چارچوب، جنگ را در امتداد سیاست داخلی کشورها تحلیل می‌کند و با اشاره به صحبت‌های دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، دربارهٔ جلوگیری از آنچه «تبدیل شدن ایران به لیبی» توصیف کرده بود، طرح این گزاره را نشانه‌ای از شکست رویکرد نئوکان‌ها می‌داند.

به گفته او، شکست این سیاست‌ها به معنای شکست ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت نیست، بلکه بیانگر ناکامی یک خط‌مشی سیاسی مشخص است.

به اعتقاد رامین پرهام، آنچه در جریان جنگ و در دوره پس از آن باید مورد توجه قرار گیرد، نه صرفاً «رژیم سیاسی»، بلکه «دولت» به معنای دستگاه دیوانسالاری و ساختار اداری کشور است.

آقای پرهام ضمن انتقاد از دیدگاه‌هایی که به گفته او دفاع نظامی از کشور را به گرایش‌های ایدئولوژیک نیروهای حاضر در ساختار حکومت تقلیل می‌دهند، می‌گوید: رژیم سیاسی برآمده از ۳۷ سال ولایت مطلقه آقای خامنه‌ای تا حد زیادی فروپاشیده و اکنون یک رژیم سیاسی جدید در حال شکل‌گیری است.

در مقابل، عبدالرضا احمدی، نوع سازماندهی قدرت در ایران را با مفهوم «دولت مدرن» در تعارض می‌داند و معتقد است ساختار سیاسی موجود از ویژگی‌های دولت مدرن، از جمله مشارکت نهادی و دیوان‌سالاری کارآمد، برخوردار نیست.

این تحلیلگر سیاسی همچنین وضعیت کنونی روابط تهران و واشینگتن را، با توجه به متغیرهای تأثیرگذار در نظام بین‌الملل، مبتنی بر تفاهمی سیال و گذرا ارزیابی می‌کند و بر این باور است که در چنین شرایطی نمی‌توان روایت روشنی از شکست یا پیروزی هیچ‌یک از طرفین ارائه کرد.

## شکست و پیروزی، چالش دولت مدرن

با این حال، رامین پرهام تداوم فعالیت ساختار اجرایی جمهوری اسلامی در شرایط تحریم و جنگ را نشانه‌ای از ناکامی آنچه «پروژه فروپاشی داخلی و جلب همراهی اجتماعی با پروژه‌های براندازانه» می‌نامد، خوانده و بر این اساس، آن را دلیلی بر شکست راهبردی اسرائیل و آمریکا ارزیابی می‌کند.

مسئله‌ای که عبدالرضا احمدی با طرح موضوع شکنندگی ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، آن را محصول آنچه «دوره گذار» می‌نامد، می‌داند.

به اعتقاد او، تا زمانی که مردم در فرآیند دستیابی به تفاهم و تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داده نشوند، بار دیگر به صحنه بازخواهند گشت؛ زیرا سرنوشت سرزمین خود را مطالبه می‌کنند و بر این باورند که میان منافع عمومی و زیست ایرانیان از یک سو، و عملکرد جمهوری اسلامی از سوی دیگر، شکافی عمیق وجود دارد.

در مقابل، رامین پرهام با تفکیک مفهوم دولت مدرن از نظام سلطنتی، بر این باور است که دولت مدرن را نباید صرفاً بر مبنای دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن آن سنجید، بلکه گستره دیوان‌سالاری، ظرفیت اجرایی و کارکرد نهادهای اداری از معیارهای اساسی در ارزیابی آن به شمار می‌روند.

به گفته آقای پرهام، تجربه «سلطنت پهلوی» با وجود دستاوردهایی مانند ایجاد نیروهای مسلح، توسعه زیرساخت‌ها و گسترش دانشگاه‌ها با وقوع انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ شکست خورد و ایده حکومت اسلامی در قالب آنچه او «سلطنت دینی» می‌نامد هم مدت‌هاست که شکست خورده است.

او می‌گوید: گذار از یک نظام سیاسی به ساختاری جدید، به‌ویژه در نظام‌هایی با ریشه‌های عمیق مذهبی، فرآیندی زمان‌بر است.

عبدالرضا احمدی در واکنش، با انتقاد از تفکیک مفهومی مطرح‌شده می‌گوید: بسیاری از زیرساخت‌های حقوقی و اداری ایران مدرن در دوره پهلوی شکل گرفته است.

او از «انقلاب سفید شاه و مردم» در سال ۱۳۴۱ به‌عنوان تلاشی برای ایجاد جامعه مدنی و تغییر ساختار اجتماعی نام برده و ساختار جمهوری اسلامی را نتیجه انباشت ناکارآمدی‌های حکمرانی پس از انقلاب ۱۳۵۷ می‌داند.

رامین پرهام مطرح کردن «انقلاب سفید» را به‌عنوان تلاشی برای ایجاد جامعه مدنی رد می‌کند و آن را «اقدامی اصلاحی از بالا به پایین» می‌داند که از سوی شاه ایران عنوان «انقلاب» روی آن گذاشته شد.

او می‌گوید: اگر این اصلاحات واقعاً به شکل‌گیری جامعه مدنی و استقرار دموکراسی منجر شده بود، نباید در نهایت به انقلاب ۱۳۵۷ می‌انجامید.

## روایت سیال شکست و پیروزی بر بال پایان جنگ

عبدالرضا احمدی جمع‌بندی قطعی درباره پیروزی، شکست و آینده تفاهم تهران و واشینگتن را «ناممکن» می‌داند و معتقد است شرایط همچنان سیال و شکننده است.

او همچنین احتمال می‌دهد طرف‌ها تحت تأثیر تحولات میدانی در تصمیمات اولیه خود تجدیدنظر کرده باشند و در نهایت تأکید می‌کند تحقق برخی اهداف اعلام‌شده در این تفاهم‌نامه با تردید جدی مواجه است.

اما رامین پرهام پایان جنگ را در مجموع به سود ایران ارزیابی می‌کند و معتقد است حرکت به سمت مذاکره، به‌ویژه در قالب گفت‌وگوی مستقیم، می‌تواند به کاهش تنش‌ها و تمرکز بر مطالبات داخلی کمک کند.

او در عین حال نقش آنچه «جریان‌های برانداز» و حامیان مداخله خارجی می‌نامد را در تشدید تنش‌ها برجسته می‌داند و تأکید می‌کند که در نهایت، شکست‌ها و پیروزی‌های تاریخی به نام ایران ثبت می‌شوند، نه یک رژیم سیاسی خاص.

این مطلب بخشی از:

پاراگراف اول

فراتر از خبر

بایگانی

ایران